بررسی

شناخت مقدماتی فلسفه زبان

فلسفه زبان شاخه‌ای از فلسفه تحلیلی است که جنبه‌های کلی زبان را توصیف و تبیین می‌کند. این جنبه‌های عام و کلی، مسائلی هستند که اختصاص به زبان خاصی ندارند، بلکه نسبت به هر زبانی صادق‌اند. مسئله صدق، حکایت، معنا، ضرورت و مسائل دیگری از این دست، موضوع مطالعه فلسفه زبان هستند. بحث افعال گفتاری، ضرورت و امکان، تحلیل مفاهیم اصلی زبان، طبقه‌بندی کنش‌های زبانی یعنی طبقه‌بندی کاربردها یا کارکردهای زبانی، انواع انواع افعال و انواع کوئانگون استعاره، نقش استعاره در رشد و تحول زبان و همبستگی‌های میان زبان، تفکر و فرهنگ از دیگر مباحث فلسفه زبان است. به لحاظ مباحث روش‌شناسی، نقش زبان یکی از مهم‌ترین ملاحظات فیلسوفان تحلیلی و بعد اصلی همه منازعات آنان بوده است. فلاسفه خارج از نحله تحلیلی بر این باورند که دل‌مشغولی این سنت فلسفی با زبان در حکم نوعی دوری از فلسفه به تعبیر کلاسیک آن است. در حالی که افلاطون و ارسطو، فلاسفه قرون وسطی، تجربه‌گرایان انگلیسی و بیشتر فلاسفه‌ای که صاحب اثر به شمار می‌آیند جملگی پرداختن به زبان را امری اساسی دانسته‌اند. اما در مورد اینکه زبان چه نقشی باید ایفا کند اختلاف نظرهایی بنیادی وجود دارد. یکی از این اختلاف نظرها به اهمیت زبان‌های صوری (به مفهوم رایج در منطق نمادی) برای پرسش‌های فلسفی مربوط می‌شود. فلسفه زبان با دیگر حوزه‌های فلسفه در ارتباط است. تقریبا در همه حوزه‌های فلسفه پرسش‌هایی مطرح می‌شود که تا حدی به ماهیت معنای نوع خاصی از جملات بازمی‌گردد. فیلسوف تحلیل زبان، معتقد است که بعضی از مسائل سنتی فلسفه از قبیل مسائل مربوط به شکاکیت را می‌توان با بررسی منطق اصطلاحات متعارف و مورد استعمال در بحث از شکاکیت مانند شک و یقین و معرفت و غیره، حل کرد. او کاربرد عادی این الفاظ را تحلیل می‌کند تا به این وسیله مسائل را حل کند. اما فلسفه زبان، اسم موضوعی در خود فلسفه است و با مسائلی از این قبیل سروکار دارد: ما چگونه با واقعیت ارتباط برقرار می‌کنیم؟ ماهیت معنا چیست؟ عمل گفتاری چیست؟ صدق و دلالت و ضرورت منطقی چیست؟

این امر که برخی علامت‌ها و صداها معنا دارند و اینکه ما انسان‌ها آن معانی را در می‌یابیم بدون اینکه نیازی به تأمل داشته باشیم، واقعیات تامل‌برانگیزی‌اند. نظریه فلسفی معنا باید تبیین کند که یک رشته از علامات چه شرایطی باید داشته باشد تا بامعنا باشند و مخصوصا چه چیزی این معنای خاص را به آن رشته از علامت‌ها می‌دهد. این نظریه همچنین باید تبیین کند که چگونه آدمیان می‌توانند بی‌هیچ زحمتی سخنان بامعنا را ادا کنند یا بفهمند. فلسفه زبان فلسفه‌ورزی در باب مسائل و پدیده‌های زبانی است و ظهور گسترده آن به عنوان حوزه پژوهشی مستقل مربوط به آغاز قرن بیستم و چرخش زبانی است که در فلسفه رخ داد. فلسفه زبان در این باره بحث می‌کند که معنا و محتوای الفاظ فلسفی یا عمل زبانی تبیین می‌شود و فیلسوف باید به استفاده حقیقی واژه‌هایی که ملازم با مفاهیم فلسفی‌اند، توجه کند. به تازگی کتاب «فلسفه زبان: مدخلی معاصر» به ترجمه مهدی افخوان و مهدی رزاقی از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده که درآمدی مقدماتی بر فلسفه زبان است. پیش از این دو ترجمه دیگری از این کتاب به قلم میثم محمدامینی و کورش صفوی منتشر شده است. ویلیام جی لایکن، استاد برجسته فلسفه در دانشگاه کارولینای شمالی و نویسنده کتاب‌های متعددی در حوزه فلسفه ذهن و فلسفه زبان از جمله آگاهی و تجربه، فرم منطقی در زبان طبیعی و فلسفه زبان است. کتاب «فلسفه زبان» که در سال ۲۰۰۰ توسط انتشارات راتلج منتشر شده به موضوعات اساسی در فلسفه زبان معاصر می‌پردازد. آنگونه که در مقدمه کتاب آمده است مهم‌ترین ویژگی فلسفه زبان در چهار دهه گذشته، چرخش به سمت دستور یا نحو صوری است. به زعم لایکن توجه به این موضوع برای پژوهشی مستقل مربوط به آغاز قرن بیستم و چرخش زبانی است که در فلسفه رخ داد. فلسفه زبان در این باره بحث می‌کند که معنا و محتوای الفاظ فلسفی یا عمل زبانی تبیین می‌شود و فیلسوف باید به استفاده حقیقی واژه‌هایی که ملازم با مفاهیم فلسفی‌اند، توجه کند. به تازگی کتاب «فلسفه زبان: مدخلی معاصر» به ترجمه مهدی افخوان و مهدی رزاقی از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده که درآمدی مقدماتی بر فلسفه زبان است. پیش از این دو ترجمه دیگری از این کتاب به قلم میثم محمدامینی و کورش صفوی منتشر شده است. ویلیام جی لایکن، استاد برجسته فلسفه در دانشگاه کارولینای شمالی و نویسنده کتاب‌های متعددی در حوزه فلسفه ذهن و فلسفه زبان از جمله آگاهی و تجربه، فرم منطقی در زبان طبیعی و فلسفه زبان است. کتاب «فلسفه زبان» که در سال ۲۰۰۰ توسط انتشارات راتلج منتشر شده به موضوعات اساسی در فلسفه زبان معاصر می‌پردازد. آنگونه که در مقدمه کتاب آمده است مهم‌ترین ویژگی فلسفه زبان در چهار دهه گذشته، چرخش به سمت دستور یا نحو صوری است. به زعم لایکن توجه به این موضوع برای پژوهشی مستقل مربوط به آغاز قرن بیستم و چرخش زبانی است که در فلسفه رخ داد. فلسفه زبان در ارتباط با سایر حوزه‌های فلسفه است. تقریبا در همه حوزه‌های فلسفه پرسش‌هایی مطرح می‌شود که تا حدی به ماهیت معنای نوع خاصی از جملات بازمی‌گردد. فیلسوف تحلیل زبان، معتقد است که بعضی از مسائل سنتی فلسفه از قبیل مسائل مربوط به شکاکیت را می‌توان با بررسی منطق اصطلاحات متعارف و مورد استعمال در بحث از شکاکیت مانند شک و یقین و معرفت و غیره، حل کرد. او کاربرد عادی این الفاظ را تحلیل می‌کند تا به این وسیله مسائل را حل کند. اما فلسفه زبان، اسم موضوعی در خود فلسفه است و با مسائلی از این قبیل سروکار دارد: ما چگونه با واقعیت ارتباط برقرار می‌کنیم؟ ماهیت معنا چیست؟ عمل گفتاری چیست؟ صدق و دلالت و ضرورت منطقی چیست؟

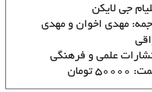

فلسفه زبان؛ مدخلی معاصر
ویلیام جی لایکن
ترجمه: مهدی افخوان و مهدی رزاقی
انتشارات علمی و فرهنگی
قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

گفت‌وگویی با میشل فوکو درباره کتاب «الفاظ و اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی»

«الفاظ و اشیا» تاریخ تشابه و همسانی و این‌همانی است

ترجمه: امیررضا گلابی

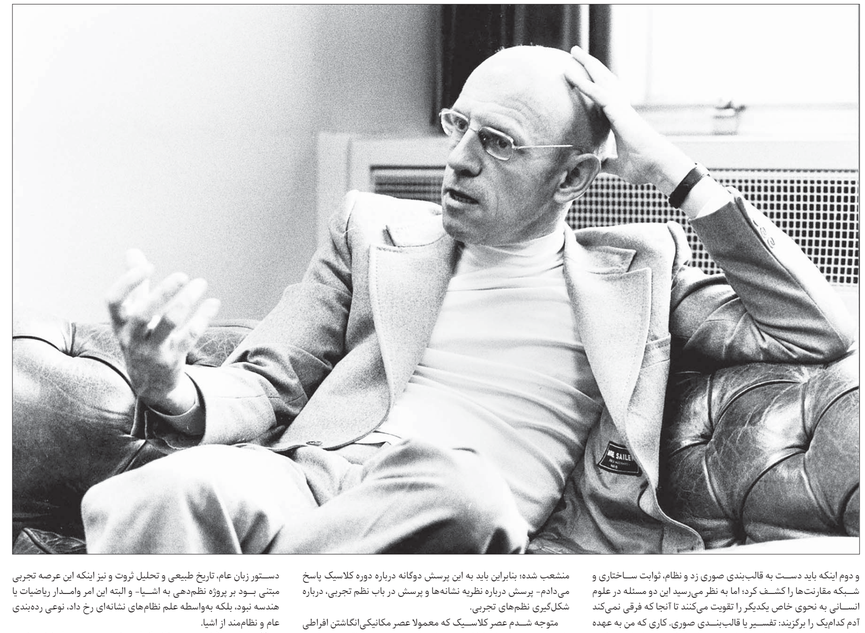

کتاب «الفاظ و اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی» (۱۹۶۶) پنجمین کتاب و اثری ویژه در میان آثار میشل فوکو است که او را به یکی از مطرح‌ترین چهره‌های قرن فرانسه تبدیل کرد. فوکو در این کتاب با تحلیل باستان‌شناختی سه قلمرو دانش (زبان، علوم طبیعی و زیستی، اقتصاد) از عصر رنسانس تا دوران معاصر و با بررسی ارتباط این سه قلمرو با فلسفه، نشان می‌دهد حرکت صورت‌های تفکر و شناخت در فرهنگ غرب به حرکتی متداوم و خطی یک‌طبقه حرکتی کسسته بوده است. این تحقیق باستان‌شناختی دو گسست بزرگ را در اپیستمه فرهنگ غرب نشان می‌دهد: گسستی که دریی آن عصر کلاسیک آغاز می‌شود (میانه قرن هفدهم) و گسستی که در آغاز قرن نوزدهم در آستانه ورود به مدرنیته قرار دارد. «الفاظ و اشیاء» که در انگلیسی با عنوان «نظم اشیاء» ترجمه شد، اثری جنجالی بود و بسیاری از دیدگاه‌های حاکم بر «تاریخ علوم» یا «تاریخ عقاید» متعارف را به چالش می‌کشید. فوکو در گفت‌وگوی زیر با ریموند بلور که در سال ۱۹۶۶ انجام شده و ترجمه انگلیسی آن در مجموعه گفت‌وگوهای فوکو (۱۹۸۴-۱۹۶۱) آمده روس کلی این کتاب را توضیح می‌دهد.

نسبت کتاب «الفاظ و اشیاء» با کتاب «جنون و تمدن» چیست؟

به بیان کلی «جنون و تمدن» تاریخ یک انشقاق بود، بلافاصله تاریخ گسستی معین که هر جامعه لاجرم باید از سر بگذراند. از طرف دیگر، در این کتاب [الفاظ و اشیا] قصدم نوشتن تاریخ نظم بود. می‌خواستم نشان دهم جوامع بخشی در شباهت‌های اشیا تامل می‌کنند و چگونه می‌توان مهار تفاوت‌ها را به دست گرفت و در قالب شبکه‌ها سامان داد و مطابق با شاکله‌های عقلانی خبری اجمالی از آنها به دست داد. «جنون و تمدن» تاریخ تفاوت است و «الفاظ و اشیاء» تاریخ تشابه و همسانی و این‌همانی.

در عنوان فرعی کتاب برای کتاب آوردهای دوباره به عبارت «باستان‌شناسی» برمی‌خورید. عبارتی که در عنوان فرعی «تولد پزشکی بالینی» و مجددا در «جنون و تمدن» نیز به چشم می‌خورد.

منظورم از «باستان‌شناسی» دقیقا یک رشته نیست، بلکه حوزه‌ای تحقیقاتی است: در هر جامعه، مجموعه‌های مختلفی از شباخت‌ها، اندیشه‌های فلسفی، عقاید هرروزه و نیز نهادها، رواق‌های تجاری و عملگردهای بلیسی و آداب‌ورسوم وجود دارد که جملگی بر دانشی ضمنی (savoir) مختص به آن جامعه متکی هستند. این دانش عمیقا تفاوت دارد با مجموعه شناخت‌هایی که می‌توان در کتاب‌های علمی و نهادهای فلسفی یافت. اما همین سطح دانش است که در زمانی معین امکان ظهور یک نظریه و یک عقیده و یک رواق را فراهم می‌کند. برای مثال، ایجاد مراکز اقامت اجباری در اواخر قرن هفدهم نیازمند آن بود که دانشی خاص درباره جنون در مقابل ناجنون و سلامت عقل قرار بگیرد. دانشی خاص درباره نظم در مقابل بی‌نظمی و همین دانش (savoir) بود که من می‌خواستم درباره آن پژوهش کنم؛ دانشی که به نظر من شرط امکان شناخت (connaissance) نهادها و رواق‌ها بود. فایده این روش تحقیق آن بود که به من مجال می‌داد تا از مسائل مربوط به تقدم نظریه بر عمل یا برعکس پرهیز کنم. در واقع من به رواق‌ها، نهادها و نظریه‌ها بر یک سطح واحد و براساس همریختی آنها می‌پردازم و به دنبال دانشی (savoir) هستم که مبنای آنهاست و آنها را ممکن می‌کند. من کمابیش از لایه از دانش که تاریخا برسازنده آنهاست، به حسی اینکه تلاش‌کنم این دانش را از منظری «عملی و لخت» شرح دهم، سعی می‌کنم تحلیلی به دست دهم از موضعی که می‌توان اسمش را گذاشت «نظری و فعال».

آن دوکتاب می‌بینی با مشکلی مضاعف مواجهی: مشکل تاریخ و مشکل قالب‌بندی عمومی.

به همین علت من به تمام این نهادها و نظریه‌ها در سطح ردیا می‌نگرم، یعنی تقریبا همواره در سطح ردیاهای زبانی. مجموعه این ردیاها حوزه‌ای به‌وجود می‌آورند که همگن تلقی می‌شود؛ به نحو بیشین نمی‌توان هیچ تفاوتی در آن قائل شد. مشکل پیدا‌کردن دسته‌ای ویژگی‌های مشترک بین این ردیاهای نظیر را بگیرید که از هم تفاوت داشته باشند که بتواند چیزی تشکیل دهند که منطق‌دانان به آن می‌گویند «طبقه». زیبایی‌شناسان به آن می‌گویند «شکل» و جامعه‌شناسان به آن می‌گویند «ساختار»، چیزی که ثابت مشترک تعداد مشخصی از ردیاها باشد.

به مسئله انتخاب و عدم انتخاب چطور پرداختید؟

در واقع می‌خواهم بگویم که هیچ گزینه‌ای نباید امتیازی [بینشین] بر دیگری داشته باشد. باید همه‌چیز خواند. همه نهادها و همه کردارها را شناخت. هیچ‌یک از ارزش‌های تاریخ اندیشه‌ها و فلسفه را نباید به طرف اینکه سستا پذیرفته شده‌اند، پذیرفت. آدم با میدانی سروکار دارد که رابط شفافی وجود نداشت؛ چیزها به نحوی روی خود و روی تقاضایی خارج از بازنمایی تا خورده بودند؛ به همین‌دلیل زبان‌ها با تاریخشان، حیات با سازمان و خودایینی‌اش و کار با ظرفیتش برای تولید پدیدار شدند. در چنین فضایی، در جای خالی کفتار، انسان خود را بنا نهاد. انسانی که همان‌قدر که می‌زیست و سخن می‌گفت و کار می‌کرد، همان‌قدر هم زندگی و زبان و کار را تجربه می‌کرد. انسانی که نهایتا می‌شد او را به میزانی که می‌زید، سخن می‌گوید و کار می‌کند شناخت.

در این بررسی‌نامه، وضعیت امروز ما چگونه خود را نشان می‌دهد؟

در حال حاضر در وضعیتی بسیار مبهم قرار داریم. از آغاز قرن نوزدهم انسان صرفا به این سبب وجود داشته که آدم قدرت قانونی خود را بر جهان تجربی از دست داده است. انسان در جایی وجود داشته که کفتار خاموش بوده است. اما با سوسور و فروید و هگل، مسئله معنا و نشانه از نو، در بطن بنیادی‌ترین عنصر معرفت بشر، ظاهر می‌شود. حال می‌توان پرسید آیا بازگشت این مسئله مهم (یعنی مسئله نشانه و معنا، مسئله نظم نشانه‌ها) در فرهنگ ما لایه‌ای به مسائل مهم علوم کلاسیک و عصر مدرن اضافه می‌کند یا خبر از یاپدیدشدن تدریجی انسان می‌دهد چراکه تا الان نظم انسانی در شبکه نشانه‌ها امری هنامند اپیستمه در فرهنگ ما بوده‌اند. مرگ انسان به دست نشانه‌هایی که از زاده شده می‌شود رقم خواهد خورد- منظور نیچه، اولین کسی که این نکته را دید، همین است.

به نظرم فکر ما نعه‌انجمع‌بودن نظم نشانه‌ها و نظم انسان باید پیامدهایی خاص داشته باشد.

بله. مثلا (۱) تصور علمی در باب انسان را که همزمان تحلیل نشانه‌ها هم باشد از دور خارج می‌کند (۲) اولین رواق تاریخ دوره اومانیستی و انسان‌شناسانه اروپایی را که در قرن نوزدهم تجربه کردیم اعلام می‌کند. زمانی که تصور می‌شد علوم ناظر به انسان همزمان به معنی رهایی انسان خواهد بود، زمانی که انسان در اواج بود. تجربه نشان داده که علوم انسانی در سیر تحول خود به جای اعتلای انسان موجب نابودی او شده است (۳) ادبیات که جایگاه آن در قرن نوزدهم تغییر کرد، یعنی وقتی دیگر به نظم کفتار تعلق نداشت و بدل شد به تجلی زبان با تمام فربهی‌اش، می‌توید اکنون باید جایگاه دیگری پیدا کند و دارد پیدا می‌کند؛ و تردیدی که بین اومانیسم‌های گنگ و دوم اینکه باید دست به قالب‌بندی صوری زد و نظام، ثوابت ساختاری و شبکه مقارنت‌ها را کشف کرد، اما به نظر می‌رسد این دو مسئله در علوم انسانی به نحوی خاص یکدیگر را تقویت می‌کنند تا آنجا که فرقی نمی‌کند آدم کدامیک را برگزیند: تفسیر یا قالب‌بندی صوری. کاری که من به عهده گرفتم، دقیقا تحقیقی باستان‌شناسانه بود درباره اینکه چنین ابهامی چگونه ممکن شده است. قصدم یافتن شاخه اصلی بود که این دو شاخه از آن منشعب شده؛ بنابراین باید به این پرسش دوگانه درباره دوره کلاسیک پاسخ می‌دادم- پرسش درباره نظریه نشانه‌ها و پرسش در باب نظم‌بخشی، درباره شکل‌گیری نظام‌های تجربی.

متوجه شدم عصر کلاسیک که معمولا عصر مکانیکی‌انگاشتن اغراطی طبیعت، عصر ریاضیاتی‌انگاشتن حیات تلقی می‌شود، در واقع چیزی است کاملا متفاوت؛ متوجه شدم در این عصر حوزه بسیار مهمی هست شامل واقعیت نابه و خام قرار می‌گیرد که در زیر نظم‌های خودجوش و غیراراده‌ای اش اشیایی وجود دارند که فی‌نفسه نظم‌پذیرند که آن اشیا به نظمی بی‌صدا وابسته‌اند؛ در یک کلام که در زیر آن نظم‌ها نظم هست» (ص ۳۶). پس میان حیطه نگاه مجهز به قوانین و حیطه ساخت فکری، حیطه‌ای میانی وجود دارد که وجود ناب را عرضه می‌کند.

فوکو در «الفاظ و اشیا» با پدیدارشناسی فرانسوی مرزبندی می‌کند. آن‌گونه که مترجم در مقدمه خود توضیح می‌دهد، بیشترین کسی که آماج نقد فوکو است، هوسرل است: «نقطه آغاز حرکت فوکو در این کتاب نقد هوسرل از دانش غربی است و او همچون هوسرل تلاش می‌کند راهی برای خروج از بن‌بست این دانش عرضه کند؛ منتها به اعتقاد او راحل هوسرل به بازشدن این راه بسته نمی‌انجامد... فوکو برخلاف هوسرل، زیست‌جهان و درک بلاواسطه» سوبژکتیو و شهودی آن را نقطه آغاز نظریه‌ها و مفاهیم انتزاعی علمی نمی‌بیند بلکه به زعم او شرایط ممکن‌شدن دانش در خود کفتارها و حیات خودمختاری‌اش جای دارد. حیاتی که تاریخا متعین می‌شود و در بسترزمان دچار گسست و تحول می‌گردد؛ پس هر کفتاری برخاسته از وضعیت کلی دانش در یک عصر خاص است و پدیدآیی آن در هیچ دوره دیگری ممکن نیست. این کفته درخصوص خود پدیدارشناسی نیز صادق است. هریک از سه بخش تحلیلات تناهی (امر تجربی و امر استعلایی، کوگیتو و امر ناندیشیده و بازگشت و عقب‌رفت سرآغاز) نقدی است عمدتا معطوف به یکی از متفکران ملهم از پدیدارشناسی، بی‌آنکه صریحا اسمی از آنها برده شود (شاید بتوان گفت در «امر تجربی و امر استعلایی» مرلوپونتی، در «کوگیتو و امر ناندیشیده» هوسرل و در «بازگشت و عقب‌رفت سرآغاز» هایدگر موضوع بحث او هستند» (ص ۱۶). در ادامه ولایتی به برخی از نقدهای صورت‌گرفته به الفاظ و اشیا اشاره می‌کند و به رابطه فوکو با ما مارکسیم به زعم او بسیار پیچیده‌تر از رابطه‌اش با اگزیستانسیالیسم است، بررسی می‌کند: «فوکو وقتی هم که از سارتر به احترام یاد می‌کرد، در نقد او همواره صراحت داشت و به کلیت اندیشه او می‌تاخت، اما حتی پس از آن که از حزب کمونیست فرانسه اخراج شد، او با دیدگاه‌های حاکم بر آن حزب قاطعانه کوفت. بـا چارچوب کلی مارکسیسم تعارضی نداشت و صرفا برداشت‌های علمی نمی‌بیند بلکه به زعم او شرایط ممکن‌شدن دانش در خود کفتارها و حیات خودمختاری‌اش جای دارد. حیاتی که تاریخا متعین می‌شود و در بسترزمان دچار گسست و تحول می‌گردد؛ پس هر کفتاری برخاسته از وضعیت کلی دانش در یک عصر خاص است و پدیدآیی آن در هیچ دوره دیگری ممکن نیست. این کفته درخصوص خود پدیدارشناسی نیز

الفاظ و اشیا؛ باستان‌شناسی علوم انسانی
میشل فوکو
ترجمه: فاطمه ولیانی
ناشر: ماهی
چاپ اول: ۱۳۹۹

بررسی

نگاهی به کتاب «الفاظ و اشیا» اثر میشل فوکو به مناسبت انتشار ترجمه فارسی آن

شرایط ظهور علوم انسانی

اندیشه‌ها، اثر جیمز گلاستر، ۱۹۶۶

میشل فوکو (۱۹۸۴-۱۹۲۶) فیلسوف، نظریه‌پرداز، مورخ اندیشه، منتقد ادبی و از تأثیرگذارترین متفکران فرانسوی قرن بیستم است. فوکو را نمی‌توان به صورت شسته‌رفته فیلسوف، مورخ یا جامعه‌شناسی نامید. او با پژوهش‌های نوآورانه خود تحت تأثیر مارکس، فروید و نیچه رویکردی جدید در این سه حوزه کشود. تحلیل رواط قدرت و معرفت و شکل‌گیری فردیت مهم‌ترین دستاورد او برای علوم انسانی در قرن بیستم است. عناصر اصلی که فوکو تفکر خود را از آنها وام می‌گیرد پدیدارشناسی، هرمنوتیک، ساختارگرایی و مارکسیم است. او رواط قدرت و استثمار و تأثیر آن بر نظام اندیشه را از مارکس، رابطه میل و معرفت را از فروید و رابطه میان دانش و اراده معطوف به قدرت را از نیچه اخذ می‌کند و با ترکیب غریبی از تفکر این سه اندیشمند نظام خاص فکری خود را که بیرون از اصطلاحات رایج در علوم اجتماعی قرن بیستم بود ارائه می‌دهد. رابطه فوکو با مارکسیم نیز از همین جنس بود. او در سال ۱۹۵۱ از حزب کارکشید. تحصیلات دانشگاهی او در فلسفه و روان‌شناسی بود. در دانشگاه هامبورگ با نوشتن رساله‌ای درباره جنون به درجه دکتری رسید. این رساله در سال ۱۹۶۱ در قالب کتابی با عنوان «جنون و تمدن» منتشر شد. پس از آن فوکو به عنوان استاد «تاریخ نظام‌های اندیشه» در کلژدوفرانس مشغول به تدریس شد و به سرعت به یکی از چهره‌های شاخص روشنفکری فرانسه بدل شد. او به‌دست‌آوردن این جایگاه ممتاز را پس از انتشار کتاب «الفاظ و اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی» به دست آورد. «الفاظ و اشیا» که در انگلیسی با عنوان «نظم چیزها» ترجمه شد پنجمین کتاب میشل فوکو است. این کتاب با پژوهشی نقادانه است که در شرایط ممکن‌شدن دانش هر عصر و معیارهای مشروعیت و به رسمیت شناخته‌شدن آن کندوکاو می‌کند. اما حرکت فوکو در این اثر صرفا معطوف به گذشته نیست، بلکه نقطه شروع تحلیل او در واقع زمان حاضر و تشخیص کسی‌اتی است که از پایان عصر انسان‌شناختی و مرگ قریب‌الوقوع انسان خبر می‌دهد.

فصل اول کتاب با بررسی تابلوی ندیمه، اثر ولاسکز، نقاش اسپانیولی آغاز می‌شود و به این واسطه فوکو شیوه‌های مختلف «تشابه» را در فکر و اندیشه مردم عصر رنسانس نشان می‌دهد. در نظر فوکو از رنسانس تا عصر کلاسیک و سپس دوران تجدد رابطه الفاظ و اشیا شاهد تغییر مهمی است: تا قرن شانزدهم در ساختار معرفتی فرهنگ اروپا، بین جهان، کیهان و انسان‌ها تشابه نقش اساسی دارد. در متون آن دوره همه‌چیز از جمله اشیا، کیاهان و انسان‌ها با هم همسانی دارند و مشترکا «نثر جهان» را می‌نویسند و اسامی اشیای همه آنها را در این نثر نشان می‌دهند. از زمان دکیشوت اما به‌صورت ناگهانی «نوشتار» صورت جدیدی پیدا می‌کند و بافت آن «نثر جهان» و بینشی که براساس تشابه استوار بود، تغییر می‌کند: «دیکیشوت وجه ساالبه جهان عصر رنسانس را ترسیم می‌کند: نوشتار دیگر نثر جهان نیست؛ اتحاد کلی شباهت‌ها و نشانه‌ها از هم گسسته است؛ شباهت‌ها فریبنده‌اند و به خیال‌پردازی و هذیان بدل می‌شوند؛ به کفته خود فوکو نوشتن این اثر برایش بیش از سایر آثارش مشکل بود. او ابتدا برای عنوان کتاب «نثر جهان» را در نظر گرفته بود کـه هم‌اکنون عنوان فصـل دوم کتاب را تشکیل می‌دهد. سپس ترجیح داد نام کتاب را «نظم اشیا» بگذارد اما چون کتابی با همین نام وجود داشت، مجبور شد عنوان «الفاظ و اشیا» را انتخاب بکند. البته در ترجمه انگلیسی عنوان «نظم اشیاء» حفظ شد. فوکو در این کتاب با تحلیل باستان‌شناختی سه قلمرو دانش (زبان، علوم طبیعی و زیستی، اقتصاد) از عصر رنسانس تا دوران معاصر و با بررسی ارتباط کلی این سه قلمرو با فلسفه، نشان می‌دهد حرکت صورت‌های تفکر و شناخت در فرهنگ غرب به حرکتی متداوم و پیش‌رونده، بلکه حرکتی کسسته بوده است. پژوهش او در مقطع تاریخی موضوع بررسی‌اش دو گسست اساسی را در تفکر غربی نشان می‌دهد: گسستی که با پایان‌دادن به عصر رنسانس (عصری که تفکر بر مبنای اصل شباهت سامان می‌یافت) تفکر غرب را به عصر کلاسیک می‌رساند (عصری که اصل نظم سامان‌دهنده تفکر بود) و گسستی که معرف بهانه‌ترسیدن عصر کلاسیک و قرن‌هجدهم است (دوره‌ای که در آن موجودی به نام انسان پدید می‌آید و شناخت او ضرورت می‌یابد). موجود دوگانه غریبی که هم سوژه شناخت است هم ابژه آن). پژوهش معرفت‌شناختی فوکو در عین حال پژوهشی نقادانه است که در شرایط ممکن‌شدن دانش هر عصر و معیارهای مشروعیت و به رسمیت شناخته‌شدن آن کندوکاو می‌کند. اما حرکت فوکو در این اثـر صرفا معطوف به گذشته نیست، بلکه نقطه شروع تحلیل او در واقع زمان حاضر و تشخیص کسی‌اتی است که از پایان عصر انسان‌شناختی و مرگ قریب‌الوقوع انسان خبر می‌دهد.

فصل آول کتاب با بررسـی تابلوی ندیمه، اثر ولاسـکز، نقاش اسپانیولی آغاز می‌شود و به این واسطه فوکو شیوه‌های مختلف «تشـابه» را در فکر و اندیشه مردم عصر رنسانس نشان می‌دهد. در نظر فوکو از رنسـانس تا عصر کلاسیک و سپس دوران تجدد رابطه الفاظ و اشیا شاهد تغییر مهمی است: تا قرن شانزدهم در ساختار معرفتی فرهنگ اروپا، بین جهان، کیاهان و انسان‌ها تشـابه نقش اساسـی دارد. در متون آن دوره همه‌چیز از جمله اشـیا، کیاهان و انسـان‌ها با هم همسـانی دارند و مشترکا «نثر جهان» را می‌نویسند و اسامی اشیای همه آنها را در این نثر نشان می‌دهنـد. از زمان دکیشـوت اما به‌صورت ناگهانی «نوشـتار» صورت جدیدی پیدا می‌کند و بافت آن «نثر جهان» و بینشـی که براساس تشابه استوار بود، تغییر می‌کند: «دن‌کیشوت وجه سالبه جهان عصر رنسـانس را ترسیم می‌کند: نوشـتار دیگر نثر جهان نیسـت؛ اتحاد کلی شباهت‌ها و نشـانه‌ها از هم گسسـته است؛ شـباهت‌ها فریبنده‌اند و به خیال‌پردازی و هذیان بدل می‌شوند؛

میشل فوکو (۱۹۸۴-۱۹۲۶) فیلسـوف، نظریه‌پـرداز، مورخ اندیشـه، منتقد ادبی و از تأثیرگذارترین متفکران فرانسـوی قرن بیستم است. فوکو را نمی‌توان به صورت شسته‌رفته فیلسـوف، مورخ یا جامعه‌شناسی نامید. او با پژوهش‌هـای نوآورانه خود تحت تأثیر مارکـس، فروید و نیچه رویکردی جدید در این سـه حـوزه کشـود. تحلیـل روابـط قـدرت و معرفـت و شـکل‌گیری فردیت مهم‌ترین دستاورد او برای علوم انسانی در قرن بیستم است. عناصر اصلی که فوکو تفکر خـود را از آنها وام می‌گیرد پدیدارشناسی، هرمنوتیک، ساختارگرایی و مارکسیم است. او روابط قدرت و استثمار و تأثیر آن بر نظام اندیشـه را از مارکس، رابطـه میل و معرفـت را از فروید و رابطه میـان دانش و اراده معطـوف به قدرت را از نیچه اخذ می‌کنـد و با ترکیب غریبی از تفکر این سـه اندیشـمند نظام خاص فکری خود را که بیرون از اصطلاحات رایج در علوم اجتماعی قرن بیستم بود ارائه می‌دهد. رابطه فوکو با مارکسیم نیز از همین جنس بود. او در سال ۱۹۵۱ از حزب کارکشـید. تحصیلات دانشگاهی او در فلسفه و روان‌شناسی بود. در دانشـگاه هامبورگ با نوشـتن رسـاله‌ای درباره جنون به درجه دکتری رسـید. این رسـاله در سـال ۱۹۶۱ در قالب کتابی با عنوان «جنون و تمدن» منتشـر شد. پس از آن فوکو به عنوان اسـتاد «تاریخ نظام‌های اندیشه» در کلژدوفرانس مشغول به تدریس شد و به سرعت به یکی از چهره‌های شاخص روشـنفکری فرانسه بدل شد. او به‌دسـت‌آوردن این جایگاه ممتاز را پس از انتشار کتاب «الفاظ و اشیا: باستان‌شناسی علوم انسانی» به دسـت آورد. «الفاظ و اشیا» که در انگلیسـی با عنوان «نظم چیزها» ترجمه شد پنجمین کتاب میشل فوکو است. این کتاب با پژوهشـی نقادانه اسـت که در شـرایط ممکـن‌شـدن دانش هر عصر و معیارهای مشـروعیت و به رسـمیت شناخته‌شـدن آن کندوکاو می‌کنـد. اما حرکت فوکو در این اثـر صرفا معطوف به گذشته نیسـت، بلکه نقطه شروع تحلیل او در واقع زمان حاضر و تشخیص کسـی‌اتی است که از پایان عصر انسان‌شناختی و مرگ قریب‌الوقوع انسان خبر می‌دهد.

بررسی

زندگی به مثابه مبارزه

لوئی آلتوسر، مارکسیت معاصر فرانسـوی، زمانی در پاسخ به این پرسش که چه کسی واقعا کوشـید تا کندوکاوهای مارکس و انگلس را بی‌کرفته و تکمیل کند، گفت: «من فقط می‌توانم به کرامتی فکر کنم». آن جنبه از اندیشـه کرامتی که به‌طور مشخص مورد توجه آلتوسر قرار کرفته است، دل‌مشغولی‌اش نسبت به رابطه روبنایی جامعه با نیروهای اقتصـادی زیربنا بود که مطابـق نظر مارکس و انگلـس روبنا را تعیین می‌کنند. کرامتـی مارتوانایـسـم دیالکتیکی خام را که به تصور او توسط نظریه‌پردازان بلشـویک، بوخارین، ارائه شـده بود، رد کرد و کوشید تا آموزه مارتوانایسم تاریخی را دوباره صورت‌بندی کند؛ این هم به‌کونه‌ای که هم ایده هابز درباره تاریخ را لحاظ کند و هم تأثیر اراده فردی را نشان دهد. این تاکید بر تأثیرات فکری و فرهنگی و نه صرفا تأثیرات اقتصادی، کرامتـی را فـادر کرد تا آموزه «هژمونی» خود را بپروراند. این اصطلاح که از دهه ۱۹۸۰ به صورت بی‌سـابقه در مطالعات اجتماعی و سیاسی مورد اقبال قرار گرفت، مهم‌ترین دستاورد فکری کرامتی محسوب می‌شود. مفهوم هژمونی تبیین می‌کند که چگونه نظام اجتماعـی و اقتصادی خاص، تسـلط و نفوذش را حفظ کرده و طرفداران و حامیانش را نگه می‌دارد. کتاب «آنتونیو کرامشی» نوشته جیمز جول که توسط محمدرضا زمردی و به همت انتشارات تالث منتشر شد، چکیده‌ای کاربردی از زندگی و آرای کرامشی را در متن مبارزات مارکسیتی او برای خوانده تنظیم می‌کند.

کرامشی سـال ۱۸۹۱ متولد شـد و در ۳۵ سـالگی به اتهام فعالیت انقلابی به زندان افتاد. مقامات بعد از ۱۱ سال اعلام کردند حبس او تمام شده اما کرامشی تنها یک هفته بعد (در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷) به علت ضعف جسمانی شـدید و خونریزی مغزی در بیمارستان زندان درکذشت. او در خانواده‌ای متوسط در یکی از روسـتاهای جزیره سـاردینیا -یکی از فقیرترین مناطق ایتالیا- زاده شـد. وقتی هفت سال داشـت، پدرش که کارمندی دون‌پایه بود، به اتهام اختلاس دسـتکیر و پنج سال زندانی شد. این سرآغاز کرفتاری‌های او تا پایان عمر بود و با شش فرزند دیگر خانواده کرامشی در فقر شدید رشد کردند. او در ۱۱ سالگی مدرسه را ترک کرد و به‌عنوان پادو در اداره ثبت محلی مشغول کار شد. با وجود این سختی‌ها بعد از مدتی با حمایت والدینش درسش را ادامه داد و با تمام‌کردن دبیرستان، تصمیم کرفت در آزمون بورسـیه دانشگاه تورین شرکت کند. با وجود محرومیت شـدید مالی و مشکل جسمانی که به شـکل خمیدگی پشتش از همین دوران نوجوانی وجود داشـت، شور و شـوق او برای فعالیت فکری و تلاش در این راه، باعث موفقیتش در آزمون و راهیابی به دانشـگاه شـد. سفر به تورین اولین سـفر کرامشی به بخش اصلی خاک ایتالیا و اولین مواجهه او با یک شـهر صنعتی و مدرن بود. این تجربه در تقابل با تجربه زندکی در منطقه‌ای محروم و فقیر، به کرامشـی اکرده داد که درباره وضع جامعه بیشـتر مطالعه کند. او در این زمان آثـار مارکس و انگلس و البته نقطه مقابل آنان یعنی کروچه، فیلسـوف لیبرال‌دموکرات را به دقت خواند.

کرامشـی ضمن تحصیـل بـه روزنامه‌نـگاری روی آورد و در اولین نوشـته‌هایش در روزنامه‌های سوسـیالیست، تئاترهای تجاری را به باد انتقاد کرفت. دو سـال بعد او یکی از دبیران روزنامه آوانتی! (به‌پیش!) ارکان رسـمی حزب سوسـیالیست ایتالیا شد. کرامشی روزنامه‌نکاری را تا سال‌ها بعد ادامه داد و علاوه بر نکارش صدها مقاله، به همراه چند نفر از دوسـتانش در حزب سوسـیالیست ایتالیا، طفته‌نامه لودرنیه نوآوو (نظم نوین) را راه‌اندازی کرد. کرامشـی در دوران دانشجویی به‌طور عمیق آثار مارکسـ